



انتز بی دگل

Bidgol Publishing



سرشناسه: پرسمن، استیون، ۱۹۵۲-م. مترجم Pressman, Steven  
عنوان و نام پدیدآور: پنجاه اقتصاددان بزرگ / استیون پرسمن؛ ترجمه نرگس درویش، سیامک کفاشی  
مشخصات نشر: تهران: بیدگل، ۱۴۰۱  
مشخصات ظاهری: ۵۲۴ ص.؛ ۵/۱۴×۲۱/۵ س. م.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۱۳-۰۹۴-۶  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
یادداشت: عنوان اصلی: Fifty Major Economists, 2nd ed  
موضوع: واژه نامه  
موضوع: اقتصاددانان -- سرگذشت نامه  
موضوع: Economists -- Biography  
موضوع: اقتصاد -- تاریخ  
موضوع: Economics -- History  
شناسه افزوده: درویش، نرگس، ۱۳۶۴-، مترجم  
شناسه افزوده: کفاشی، سیامک، ۱۳۶۱-، مترجم  
رده بندی کنگره: HB۷۶  
رده بندی دیویی: ۳۳۰/۰۹۲۲  
شماره کتاب شناسی ملی: ۸۹۹۷۹۲۰



# پنجاه اقتصاددان بزرگ

استیون پرسمن | ترجمه: نرگس درویش - سیامک کفاشی |



MAJOR  
ECONOMISTS

این کتاب ترجمه‌ای است از:  
**Fifty Major Economists**  
**Third Edition**  
**By Steven Pressman**  
**2014**  
**Routledge**



**پنجاه اقتصاددان بزرگ**  
**استیون پرسمن**

ترجمه: نرگس درویش، سیامک کفاشی

ویراستار: سمیرا فرهادی

نمونه خوان: آرمینا میلانی

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصاعدیان

مدیر تولید: مصطفی شریفی

چاپ اول | پاییز ۱۴۰۳ تهران | ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۹۴-۰۳۱۳-۶۲۲-۹۷۸

Bidgol Publishing co. | انتزربیدگل

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷

فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۴ فروردین و فخرری | پلاک ۱۳۷۴

تلفن فروشگاه: ۱۷ ۳۶ ۹۶ ۶۶ ، ۴۵ ۳۵ ۴۶ ۶۶

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

bidgol.ir

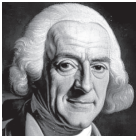
## | فهرست نویسندگان به ترتیب حروف الفبا |

۱۳	پیشگفتار مترجمان
۱۵	پیشگفتار
۱۹	مقدمه
۳۷	پنجاه اقتصاددان بزرگ
۱۸۵	فرانسیس بیسیدرو اجورث (۱۹۲۶-۱۸۴۵)
۴۳۳	کنت ارو (۲۰۱۷-۱۹۲۱)
۲۷۱	پیرو اسرافا (۱۹۸۳-۱۸۹۸)
۴۸۵	جوزف استیگلیتز (۱۹۴۳-)
۸۱	آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳)
۱۰۷	رابرت اوون (۱۸۵۸-۱۷۷۱)
۴۴۱	باربارا برگمن (۲۰۱۵-۱۹۲۷)
۴۵۱	گری بکر (۲۰۱۴-۱۹۳۰)
۹۳	جرمی بنتام (۱۸۳۲-۱۷۴۸)
۴۰۵	جیمز بیونکن (۲۰۱۳-۱۹۱۹)

۲۰۱	ویل‌فردو پارتو (۱۸۴۸-۱۹۲۳)
۴۷	ویلیام پتی (۱۶۲۳-۱۶۸۷)
۲۴۱	آرتور سیسیل پیگو (۱۸۷۷-۱۹۵۹)
۳۲۳	یان تینبرگن (۱۹۰۳-۱۹۹۴)
۱۵۷	ویلیام استنلی جونز (۱۸۳۵-۱۸۸۲)
۳۱۵	جون رابینسون (۱۹۰۳-۱۹۸۳)
۱۱۳	دیوید ریکاردو (۱۷۷۲-۱۸۲۳)
۳۸۷	پل ساموئلسون (۱۹۱۵-۲۰۰۹)
۴۵۹	آمارتیا سن (-۱۹۳۳)
۲۶۳	یوزف شومپتر (۱۸۸۳-۱۹۵۰)
۳۷۷	میلتون فریدمن (۱۹۱۲-۲۰۰۶)
۲۰۹	اویگن فن بوم-باورک (۱۸۵۱-۱۹۱۴)
۳۰۵	جان فن نویمن (۱۹۰۳-۱۹۵۷)
۲۳۳	اروینگ فیشر (۱۸۶۷-۱۹۴۷)
۳۶۱	نیکلاس کالدور (۱۹۰۸-۱۹۸۶)
۶۱	ریچارد کانتیلون (؟۱۶۸۷-؟۱۷۳۴)
۴۶۷	دنیل کانمن (۱۹۳۴-۲۰۲۴)
۴۹۵	پل کروگمن (-۱۹۵۳)
۱۹۳	جان بیتس کلارک (۱۸۴۷-۱۹۳۸)
۱۲۳	آنتوان آگوستین کورنو (۱۸۰۱-۱۸۷۷)
۲۹۷	سیمون کوزنتس (۱۹۰۱-۱۹۸۵)
۶۷	فرانسوا کنه (۱۶۹۴-۱۷۷۴)
۲۵۱	جان مینارد کینز (۱۸۸۳-۱۹۴۶)
۳۶۹	جان کنت گالبرایت (۱۹۰۸-۲۰۰۶)

۵۵	جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴)
۳۴۵	اسکار لانگه (۱۹۰۴-۱۹۶۵)
۴۷۷	رابرت لوکاس (۱۹۳۷-۲۰۲۳)
۳۵۳	واسیلی لئونتیف (۱۹۰۶-۱۹۹۹)
۱۷۳	آلفرد مارشال (۱۸۴۲-۱۹۲۴)
۱۳۹	کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳)
۳۹	توماس مان (۱۵۷۱-۱۶۴۱)
۹۹	توماس رابرت مالتوس (۱۷۶۶-۱۸۳۴)
۱۶۵	کارل منگر (۱۸۴۰-۱۹۲۱)
۳۹۷	فرانکو مودیلیانی (۱۹۱۸-۲۰۰۳)
۲۷۹	گونار میردال (۱۸۹۸-۱۹۸۷)
۱۳۱	جان استوارت میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳)
۴۱۳	هایمن مینسکی (۱۹۱۹-۱۹۹۶)
۴۲۵	داگلاس سیسیل نورث (۱۹۲۰-۲۰۱۵)
۱۴۹	لئون والراس (۱۸۳۴-۱۹۱۰)
۲۲۵	تورستن ویلن (۱۸۵۷-۱۹۲۹)
۲۱۷	کنوت ویکسل (۱۸۵۱-۱۹۲۶)
۲۸۷	فردریش هایک (۱۸۹۹-۱۹۹۲)
۳۳۳	جان هیکس (۱۹۰۴-۱۹۸۹)
۷۵	دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱)
۵۱۱	واژه‌نامه

## فهرست تصویری |



آدام اسمیت

۱۷۲۳-۱۷۹۰

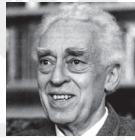
ص ۸۱



جوزف استیگلitz

۱۹۴۳-

ص ۴۸۵



پیرو اسرافا

۱۸۹۸-۱۹۸۲

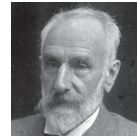
ص ۲۷۱



کنت ارو

۱۹۲۱-۲۰۱۷

ص ۴۳۳



فرانسیس  
ییسیدرو اجورث

۱۸۴۵-۱۹۲۶

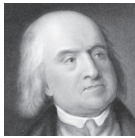
ص ۱۸۵



جیمز بیوکنن

۱۹۱۹-۲۰۱۳

ص ۴۰۵



جرمی بنتام

۱۷۴۸-۱۸۲۲

ص ۹۳



گری بکر

۱۹۳۰-۲۰۱۴

ص ۴۵۱



باربارا برگمن

۱۹۲۷-۲۰۱۵

ص ۴۴۱



رابرت اوون

۱۷۷۱-۱۸۵۸

ص ۱۰۷





ویلیام استنلی جونز

۱۸۳۵-۱۸۸۲

ص ۱۵۷



یان تینبرگن

۱۹۰۳-۱۹۹۴

ص ۳۲۳



آرتور سیسیل پیگو

۱۸۷۷-۱۹۵۹

ص ۲۴۱



ویلیام پتی

۱۶۲۳-۱۶۸۷

ص ۴۷



ویلفردو پارتو

۱۸۴۸-۱۹۲۲

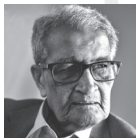
ص ۲۰۱



یوزف شومپیتر

۱۸۸۳-۱۹۵۰

ص ۲۶۳



آمارتیا سن

۱۹۳۳-

ص ۴۵۹



پل سامونلسون

۱۹۱۵-۲۰۰۹

ص ۳۸۷



دیوید ریکاردو

۱۷۷۲-۱۸۲۳

ص ۱۱۳



جون رایبسون

۱۹۰۳-۱۹۸۳

ص ۳۱۵



نیکلاس کالدور

۱۹۰۸-۱۹۸۶

ص ۳۶۱



اروینگ فیشر

۱۸۶۷-۱۹۴۷

ص ۲۳۳



جان فن نویمن

۱۹۰۳-۱۹۵۷

ص ۳۰۵



اوبگن فن بوم-باورک

۱۸۵۱-۱۹۱۴

ص ۲۰۹



میلتون فریدمن

۱۹۱۲-۲۰۰۶

ص ۳۷۷



آنتوان آگوستین کوزنو

۱۸۰۱-۱۸۷۷

ص ۱۲۳



جان بیتس کلارک

۱۸۴۷-۱۹۳۸

ص ۱۹۳



پل کروگمن

۱۹۵۳-

ص ۴۹۵



دنیل کانمن

۱۹۳۴-۲۰۲۴

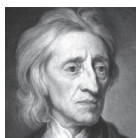
ص ۴۶۷



ریچارد کانتیلون

؟۱۶۸۷-؟۱۷۳۴

ص ۶۱



جان لاک

۱۶۳۳-۱۷۰۴

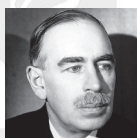
ص ۵۵



جان کنت گالبرایت

۱۹۰۸-۲۰۰۶

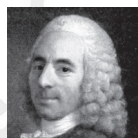
ص ۳۶۹



جان مینارد کینز

۱۸۸۳-۱۹۴۶

ص ۲۵۱



فرانسوا کنه

۱۶۹۴-۱۷۷۴

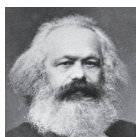
ص ۶۷



سیمون کوزنتس

۱۹۰۱-۱۹۸۵

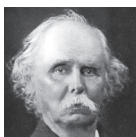
ص ۲۹۷



کارل مارکس

۱۸۱۸-۱۸۸۳

ص ۱۳۹



آلفرد مارشال

۱۸۴۲-۱۹۲۴

ص ۱۷۳



واسیلی لئونتیف

۱۹۰۶-۱۹۹۹

ص ۳۵۳



رابرت لوکاس

۱۹۳۷-۲۰۲۳

ص ۴۷۷



اسکار لانگه

۱۹۰۴-۱۹۶۵

ص ۳۴۵



گونار میردال

۱۸۹۸-۱۹۸۷

ص ۲۷۹



فرانکو مودیلیانی

۱۹۱۸-۲۰۰۳

ص ۳۹۷



کارل منگر

۱۸۴۰-۱۹۲۱

ص ۱۶۵



توماس رابرت مالتوس

۱۷۶۶-۱۸۳۴

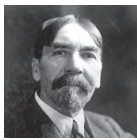
ص ۹۹



توماس مان

۱۵۷۱-۱۶۴۱

ص ۳۹



تورستن وبلن

۱۸۵۷-۱۹۲۹

ص ۲۲۵



لئون والرأس

۱۸۳۴-۱۹۱۰

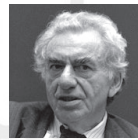
ص ۱۴۹



داگلاس سیسیل نورث

۱۹۲۰-۲۰۱۵

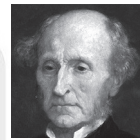
ص ۴۲۵



هایمن مینسکی

۱۹۱۹-۱۹۹۶

ص ۴۱۳



جان استوارت میل

۱۸۰۶-۱۸۷۳

ص ۱۳۱



دیوید هیوم

۱۷۱۱-۱۷۷۶

ص ۷۵



جان هیکس

۱۹۰۴-۱۹۸۹

ص ۳۳۳



فردریش هایک

۱۸۹۹-۱۹۹۲

ص ۲۸۷



کنوت ویکسل

۱۸۵۱-۱۹۲۶

ص ۲۱۷

## ا پیشگفتار مترجمان |

استیون پرسمن استاد اقتصاد و مالیه دانشگاه مُنموث آمریکاست. او افزون بر نگارش بیش از ۱۲۰ مقاله در نشریات علمی معتبر و سردبیری مجلات معتبری مانند مرور اقتصاد سیاسی<sup>۱</sup> کتاب‌های پُرطرف‌دار زیادی در کارنامه‌اش دارد، از جمله پنجاه اقتصاددان بزرگ، زنان در عصر تغییرات اقتصادی و اقتصاددانان پیشرو معاصر.

کتاب حاضر بیوگرافی مختصری از پنجاه اقتصاددان بزرگ — که از قرن شانزدهم تا به امروز اقتصاد را شکل داده‌اند — و شرح کوتاهی دربارهٔ آثار و ایده‌های اصلی آنها را در بر دارد. این کتاب با زبانی ساده ایده‌های اقتصادی کلیدی را معرفی می‌کند که برای آشنایی مخاطب عام با علم اقتصاد مفید است. دانشجویان رشتهٔ اقتصاد در این کتاب سیر تحولات علم اقتصاد را مطالعه می‌کنند و با مرور زندگی چهره‌های اصلی این رشته با بسیاری از موضوعاتی آشنا می‌شوند که برای دانش‌آموختگان این رشته ضروری است.

نخستین ویراست کتاب پنجاه اقتصاددان بزرگ در سال ۱۹۹۹ در انتشارات راتلج منتشر شد. استقبال زیاد مخاطبان باعث شد ویراست دوم آن در سال ۲۰۰۶ و ویراست سومش در سال ۲۰۱۴ منتشر شود. در این سال‌ها تغییرات زیادی در اقتصاد به وجود آمده، بنابراین در ویراست‌های دوم و سوم کتاب تغییرات اندکی در ترکیب پنجاه اقتصاددان بزرگ ایجاد شده است.

با توجه به اینکه در زمان ترجمه هر سه ویراست کتاب در دسترس بود، تصمیم گرفتیم چهار اقتصاددان حذف شده از نسخه‌های اول و دوم را نیز به ترجمهٔ آخرین ویراست کتاب

اضافه کنیم. در ویراست دوم جوزف استیگلیتز و دنیل کانمن به ترتیب جایگزین رابرت اوون و اسکار لانگه شده‌اند. بنا به گفتهٔ پرسمَن در مقدمهٔ ویراست دوم، علت جایگزینی اوون با استیگلیتز دغدغهٔ مشترک آنها دربارهٔ مسائل نیروی کار بود. لانگه نیز به دلیل کاهش اقبال به اقتصادهای سوسیالیستی و برنامه‌ریزی اقتصادی حذف شده است. از سوی دیگر، دلیل اضافه شدن کانمن اقبال به اقتصاد رفتاری و آزمایشگاهی و علاقه به درک نحوهٔ تصمیم‌گیری انسان از طریق آزمایش است. با توجه به بحران مالی سال ۲۰۰۸، در ویراست سوم کتاب پل کروگمن و هایمن مینسکی اضافه و جان لاک فیلسوف و نیکلاس کالدور حذف شدند. هر چهار اقتصاددان حذف شده از ویراست‌های پیشین در این ترجمه حاضرند و کتاب حاضر شامل پنجاه و چهار اقتصاددان بزرگ است.



## پیشگفتار |

پس از سقوط لیمان برادرز<sup>۱</sup> در سپتامبر ۲۰۰۸، اقتصاد جهانی گرفتار بحران عظیمی شد. اما علائم مشکل دست‌کم از یک سال قبل بروز کرده بود. در فوریه ۲۰۰۸، قیمت مسکن شروع به کاهش کرد، وام‌دهندگان وام مسکن در شرف ورشکستگی (یا در معرض ورشکستگی) بودند و بازارهای حراج اوراق بهادار<sup>۲</sup> مسدود شدند. در زمان نگارش این ویراست (اوایل ۲۰۱۳) پیامدهای این بحران اقتصادی و مالی کماکان در سراسر اقتصاد جهانی احساس می‌شود. بسیاری از کشورها هنوز درگیر معضلاتی از قبیل نرخ بالای بیکاری، استانداردهای زندگی پایین‌تر از حد معمول و ترس از ورشکستگی حکومت در نتیجه بدهی‌های عظیم هستند. این بحران باعث شد به این فکر کنم که اقتصاددانان بزرگ گذشته چنین معضلاتی را چگونه تجزیه و تحلیل می‌کردند و چه راه‌حلی برای آنها داشتند. همچنین باعث شد این کتاب را به‌روز کنم.

با توجه به اینکه تمرکز همگان به بحران اقتصادی و مالی اخیر معطوف شده است، برایم روشن شد که چه تغییراتی در ویراست سوم این کتاب لازم است. بسیاری از مفسران

۱. Lehman Brothers؛ شرکت بزرگ خدمات مالی بین‌المللی که در سال ۱۸۴۷ تأسیس شد و در سال ۲۰۰۸ اعلام ورشکستگی کرد.

۲. Auction Rate Securities (ARS)؛ بخشی از بازار مالی است که در آن اوراق بهادار با سود ثابت برای یک بازه زمانی معین به طریق فرایند حراج هلندی خرید و فروش می‌شوند؛ به این ترتیب که مزایده‌گذار از بالاترین نرخ شروع می‌کند و آن قدر پایین می‌آید تا اولین نفر داوطلب خرید شود یا اینکه به کف قیمت تعیین شده برسد.

به افتخار هایمن مینسکی — که علل و عواقب سفته‌بازی مفرط را تحلیل کرد — این بحران را «لحظهٔ مینسکی» نامیده‌اند. از این رو، افزودن مینسکی به این کتاب ضروری به نظر می‌رسید. واضح بود که باید پل کروگمن را نیز اضافه می‌کردم. کروگمن به لطف ستونی که در نیویورک تایمز دارد و تحلیل کینزی‌اش از مشکلات فعلی ما و نیز راه حل کینزی‌اش مبنی بر مخارج اضافی حکومت و افزایش کسری بودجهٔ بخش عمومی مشهور است. آثار پیشینش که برایش جایزهٔ نوبل به ارمغان آورد نیز بر نقش مخارج حکومت در ارتقای رشد اقتصادی متمرکز بود.

برای افزودن این دو اقتصاددان و رعایت محدودیتی که عنوان کتاب ایجاب می‌کرد، باید جان لاک و نیکلاس کالدور حذف می‌شدند. لاک پنجاهمین و آخرین نفری بود که پس از بحث‌های بسیار با همکاران و سبک‌سنگین کردن زیاد برای ویراست نخست این کتاب انتخاب شد. تأثیر اصلی لاک فلسفی بود — تأکید بر حقوق مالکیت. این جنبه در میانۀ یک بحران اقتصادی و مالی عظیم موضوعیت نداشت و کم‌اهمیت‌تر به نظر می‌رسید. کالدور عمدتاً به وضع مالیات و اعمال سیاست‌های مالیاتی برای افزایش نرخ پس‌انداز و افزایش رشد اقتصادی علاقه‌مند بود. این دیدگاه در زمانه‌ای که افزایش پس‌انداز فقط رکود اقتصادی و نرخ بالای بیکاری موجود را تشدید می‌کند جایی نداشت.

علاوه بر افزودن این دو مدخل جدید، همهٔ فصل‌های پیشین نیز کاملاً بازنگری شدند. برخی از این تغییرات تصحیح اشتباهات و رفع ابهاماتی بود که در ویراست‌های قبلی دیده می‌شد. به علاوه، به منظور معرفی آثار جدید اقتصاددانان زنده و منابع ثانویه همهٔ فصل‌ها را به روز کرده‌ام. اما هدف اصلی‌ام از بازنگری فصل‌ها تمرکز (در صورت امکان) بر مسائلی بود که امروزه اقتصاد جهانی به آنها مبتلاست، مسائلی مانند تداوم رکود اقتصادی، نرخ بالای بیکاری و معضل بدهی حکمران.

نویسنده در هر نوشته‌ای ملزم است تعهداتی را رعایت کند؛ به‌ویژه در اثری که به ایده‌های متعدد، تاریخچهٔ یک جریان و چهره‌های بسیاری می‌پردازد. بنابراین، از بسیاری از همکاران و دوستانم که پیش‌نویس‌های اولیهٔ این اثر را خواندند و با نظرات ارزشمندشان کمک کردند اشتباهاتم را اصلاح کنم سپاسگزارم. از همهٔ زحمت‌های جین آگار، ناهید اصلان بیگی، پیترو بوتکه، چارلی کلارک، رابرت گُرد، میلتون فریدمن، جان هنری، شری کسپر، مری کینگ،

مایکل لوئیس، راجر کیل، فرانکو مودیلیانی، لورنس ماس، داگلاس نورث، یارا اونیت، سوزان پشکوف، الساندرو ژنکاییا، راث سمپل، ماریو ساکارچیا، جان اسمیتین، گیل سامرفیلد، جودی والدمن و نائومی زک صمیمانه تشکر می‌کنم. مسئولیت همه خطاهایی که در متن باقی مانده به عهده من است.

چند تن از دانشجویانم در دانشگاه مونموث و دانشگاه نیوهامپشایر بسیاری از فصل‌های کلیدی کتاب را خواندند و نظراتشان باعث شد ایده‌های این پنجاه اقتصاددان را با زبانی ساده و قابل فهم برای همه بیان کنم. از آدام هاجینسون، تاد لانگلوئیز، ایوان پابون، لین فن بورن، فلاویو ویلا ویریرا و سارا یانگکلاس بسیار ممنونم.

از پشتیبانی و کمک‌های ویراستارانم در انتشارات راتلج سپاسگزارم که در تمام مراحل نگارش نسخه اصلی تا بازبینی ویراست جدید با تشویق‌ها، نظرات و پیشنهادهایشان مرا همراهی کردند.





## | مقدمه |

از نظر دیگران اقتصاددانان بسیار سردرگم و ناسازگارند. هری ترومن، رئیس جمهور آمریکا، دنبال اقتصاددانی «یک طرفی» می‌گشت، چون هر وقت مشاوره اقتصادی می‌خواست، اغلب چنین جمله‌هایی می‌شنید: «از یک طرف... اما... از طرف دیگر...» رئیس جمهور رونالد ریگان نیز همیشه شکایت می‌کرد که هر وقت از سه مشاور ارشد اقتصادی اش سؤالی می‌پرسید، چهار جواب متفاوت دریافت می‌کرد.

مانند همه جُک‌های بامزه، در این شوخی‌ها نیز رگه‌هایی از حقیقت نهفته است. اما... از طرف دیگر... برای این وضع دلایلی منطقی وجود دارد. خود اقتصاد مقوله‌ای پیچیده است و یکی از محرک‌های اصلی آن رفتار انسانی است که پیش‌بینی اش دشوار است. ایزاک نیوتن در این راستا گفته: «من می‌توانم حرکت اجرام آسمانی را اندازه‌گیری کنم، اما از محاسبه حماقت انسان عاجزم.» (به نقل از گالبرایت، ۱۹۹۳: ۴۴)

آنچه موضوع را پیچیده‌تر می‌کند این است که اقتصاددانان از دیدگاه‌های متفاوتی جهان را تجزیه و تحلیل می‌کنند یا بنا به گفته مشهور توماس کان (۱۹۶۲) با پارادایم‌های متفاوتی هدایت می‌شوند. دیدگاه‌های متفاوت درباره نحوه کارکرد اقتصاد ناگزیر به تجویز سیاست‌های متفاوت و توصیه‌های اقتصادی متناقض منجر می‌شود. مشاوران اقتصادی خوب باید همه دیدگاه‌ها را به رئیس جمهور معرفی کنند. متأسفانه همه اقتصاددانان از پارادایم‌های مختلف اقتصادی آگاه نیستند. با وجود این، آنها می‌کوشند نحوه رفتار مردم و نحوه تعامل بخش‌های به هم وابسته را درک کنند و به دنبال راهی هستند که با بهبود عملکرد اقتصادی زندگی مردم را بهتر کنند. هر دیدگاه و هر خرده‌تحلیلی دریچه کوچکی به

روی ما می‌گشاید تا وقتی سعی می‌کنیم دنیای اقتصاد را درک کنیم با دید بازتری به مسائل نگاه کنیم. این دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها در کنار هم چشم‌انداز وسیع و همه‌جانبه‌ای از اقتصاد به وجود می‌آورند، اما این چشم‌انداز مدام در معرض تجدیدنظر است.

درون مایه اصلی این کتاب درباره پنجاه شخصیت اصلی اقتصاد است که به فهم ناقص (و گاهی ناسازگار) ما از نحوه کارکرد اقتصاد کمک کرده‌اند. در ابتدای راه، قبل از اینکه اقتصاد به عنوان یک رشته مطرح شود، اقتصاددان حرفه‌ای وجود نداشت. سنگ بنای اقتصاد را فلاسفه و افراد خوش‌فکری گذاشتند که در پی فهم نحوه کارکرد اقتصاد بازار بودند.

توماس مان، اولین اقتصاددان بزرگ ما، بازرگانی بود که کمپانی هند شرقی بریتانیا را اداره می‌کرد. این شرکت عمدتاً با خاور دور روابط تجاری داشت. بخش عمده آثار مان صرف توجیه این نوع فعالیت تجاری و دفاع از «مازاد تجاری» ملی شد. استدلال مان این بود که تجارت خارجی وقتی برای یک کشور مفید است که کالاهای فروخته‌شده به خارج بیشتر از کالاهای خریداری شده از کشورهای خارجی باشند، زیرا این امر به ورود فلزات گران‌بها به کشور و در نتیجه افزایش ثروت ملی منجر می‌گردد.

ویلیام پتی، دومین اقتصاددان برجسته ما، نقشه‌بردار زمین بود و علاقه زیادی به محاسبات داشت. او سعی کرد فعالیت اقتصادی ملی (که امروزه تولید ناخالص داخلی نامیده می‌شود) را اندازه‌گیری کند. اما چنین کاری در قرن هفدهم کار آسانی نبود. پتی روش غیرمستقیم را برگزید و تعداد خانه‌های شهرها را شمرد و استدلال کرد که کشورهای ثروتمند جمعیت شهرنشین بیشتری دارند.

ریچارد کانتیلون کارآفرین و فرانسوا کینه پزشک بود. آنها اقتصادها را مجموعه‌ای از بخش‌های به هم پیوسته می‌دانستند که به شیوه‌ای نسبتاً ثابت و قابل اعتماد با هم تعامل دارند. کانتیلون و کنه این روابط متقابل را تشریح کردند و نحوه گردش نقدینگی در اقتصاد را به این صورت توضیح دادند که پول از تولیدکنندگان در شهرها به دست کشاورزان و زمین‌داران در مناطق روستایی می‌رسد، سپس دوباره به تولیدکنندگان بازمی‌گردد.

دیوید هیوم توجیهی فلسفی برای نوع فعالیت‌های بازرگانان ارائه کرد. او همچنین ایرادی را در دیدگاه مان در خصوص ضرورت مازاد تجاری تشخیص داد. هیوم با شرح این

ایراد نحوه کارکرد نظام‌های نرخ ثابت ارز، مانند استاندارد طلا، را نیز توضیح داد. کشورها برای ایجاد مازاد تجاری در ازای کالاهایی که به خارج می‌فروشند طلا دریافت می‌کنند. این کار باعث افزایش عرضه پول ملی و همچنین افزایش قیمت‌ها می‌شود. اما از سوی دیگر، افزایش قیمت‌های داخلی باعث می‌شود کشورها از خارج بیشتر خرید کنند، در نتیجه، مازاد تجاری از بین می‌رود. بنابراین، به گفته هیوم، نیروهای اقتصادی مؤثری وجود دارند که اغلب تجارت بین کشورها را متعادل نگه می‌دارند.

فیلسوف دیگری که سهم بسزایی در اقتصاد داشت جرمی بنتام بود. بنتام مفهوم مطلوبیت<sup>۱</sup> را در علم اقتصاد مطرح کرد و اقتصاد را به رشته‌ای تبدیل کرد که به مطالعه نحوه افزایش مطلوبیت بپردازد. او همچنین مدافع دریافت بهره وام (ربا) بود که کلیسا از قرون وسطی با آن مخالفت می‌کرد (چون باعث می‌شد از فقرا سوءاستفاده شود). چنین دفاعی اهمیت زیادی داشت، زیرا موجب شد وام‌دهی و فعالیت تجاری در بریتانیا افزایش یابد. آدام اسمیت فیلسوف دیگری بود که عموماً به عنوان «پدر علم اقتصاد» شناخته می‌شود. قبل از اینکه توجه اسمیت به اقتصاد معطوف شود، رساله‌ای درباره فلسفه اخلاق نوشته بود. دغدغه اصلی او درک علت و نحوه رشد اقتصادها بود. استدلال اسمیت این بود که سرمایه‌داری روحیه کارآفرینی را تقویت و انگیزه‌های اقتصادی مناسبی ایجاد می‌کند که باعث می‌شود کارآفرینان کالاها را با روش‌های کاراتری تولید کنند. در نتیجه افزایش کارایی، اقتصادها رشد می‌کنند و شکوفا می‌شوند و استاندارد زندگی بیشتر مردم ارتقا می‌یابد. توماس مالتوس کشیشی بود که اقتصاد را «علمی مایوس‌کننده» خواند. مالتوس، برخلاف اسمیت، معتقد بود که کشورها به سمت قحطی می‌روند، زیرا رشد جمعیت بیشتر از رشد تولید مواد غذایی است. مالتوس همچنین به نتیجه کلی تقویت روحیه کارآفرینی بدبین بود. او بیکاری گسترده و افزایش عرضه نسبت به تقاضا را - به جای رونق مستمر و پایدار - پیامد بی‌چون و چرای سرمایه‌داری می‌دانست.

دیوید ریکاردو مانند مان و کانتیلون تاجر بود. پیش از آنکه توجه ریکاردو به مسائل اقتصادی معطوف شود، از سرمایه‌گذاری ثروت زیادی به دست آورد. علت اصلی شهرت

۱. Utility؛ به تعبیر اقتصاددانان مطلوبیت کیفیتی است که کالایی را برای مصرف‌کنندگان خواستنی می‌کند. به بیان دیگر مطلوبیت رضایت مصرف‌کننده از مصرف کالا یا خدمات است.

ریکارδο نظریهٔ مزیت نسبی است. برخلاف مان که معتقد بود فقط کشورهایی از تجارت بهره می‌برند که مازاد تجاری داشته باشند، از نظر ریکارδο تجارت آزاد بین‌المللی به نفع همهٔ کشورهاست. به عقیدهٔ او این موقعیتی دو سر برد است. بنابراین، استدلالی اقتصادی برای تجارت آزاد بین کشورها تدوین کرد. علاوه بر این، دیدگاهی مطرح کرد که ارزش کالاها را بر اساس هزینهٔ تولید آنها — عمدتاً بر اساس هزینه‌های نیروی کار — تعیین می‌کرد، بنابراین قیمت هر کالا عمدتاً بر اساس مقدار نیروی کاری که صرف تولید آن شده تعیین می‌شود. جان استوارت میل، مانند هیوم و دیگر متفکران پیشگام اقتصاد، فیلسوف مشهوری بود. میل علاقه‌مند بود بدانند که چه چیزی علمی بودن یک رشته را تعیین می‌کند. او گفت اقتصاد مانند هندسه علمی قیاسی است. اقتصاد نیز با تعاریف و اصول موضوعه<sup>۱</sup> — که بدیهی فرض می‌شوند — آغاز می‌شود و بر مبنای آنها قضیه‌هایی را دربارهٔ نحوهٔ کارکرد اقتصاد استخراج می‌کنند. خود میل برخی از این قضیه‌ها را مطرح کرد، او نحوهٔ تقسیم عواید حاصل از تجارت بین الملل (که ریکارδο معرفی کرد) بین دو کشور را توضیح داد و تحلیلی اقتصادی از عواملی ارائه کرد که پیشرفت یا زوال یک کشور را در بلندمدت تعیین می‌کنند.

کارل مارکس نیز فیلسوفی چیره‌دست بود که بعدها بر کارکردهای اقتصاد سرمایه‌داری تمرکز کرد. مارکس نیز همانند اسمیت به چشم‌انداز رشد اقتصادی و استانداردهای بالاتر زندگی در نتیجهٔ سرمایه‌داری اذعان می‌کرد. اما در عین حال، متوجه شده بود که سرمایه‌داری مشکلات متعددی ایجاد کرده است. مارکس سرمایه‌داری را عامل فقیر شدن کارگران، آلوده شدن شهرها، تبدیل شدن بنگاه‌ها به انحصارگران بزرگ و ملال‌آور شدن بسیاری از کارها می‌دانست. او معتقد بود که این مشکلات سرانجام باعث می‌شوند کارگران علیه صاحبان کسب‌وکار قیام و نظم اقتصادی جدیدی به نام سوسیالیسم ایجاد کنند.

برخی اندیشمندان در شکل‌گیری علم اقتصاد در سال‌های اولیه نقش ارزشمندی داشتند، اما معدودی مکتب اندیشهٔ اقتصادی نیز در این روند مشارکت کردند. مکاتب در محیط‌های آکادمیک سریع پیشرفت می‌کنند، چراکه در این مکان‌ها افراد همفکر می‌توانند دور هم جمع شوند و دانشجویان را جذب کنند. آلفرد مارشال اولین کسی بود که رشتهٔ اقتصاد را به عنوان رشته‌ای مجزا — با مدرک خاص خودش — در دانشگاه کمبریج

۱. axiome در فلسفه، ریاضیات و فیزیک گزاره‌ای است که بدون اثبات و به شکل پیش فرض پذیرفته می‌شود و از روی آن سایر گزاره‌ها استخراج می‌شوند.

پایه‌گذاری کرد. لذا این مارشال بود که امکان تأسیس مکاتب اندیشه اقتصادی گوناگون را فراهم کرد و باعث شد شوخی‌های فراوانی درباره اقتصاددانان رایج شود، مثل این شوخی که اقتصاددانان سر هیچ مسئله‌ای اتفاق نظر ندارند.

گرچه مکتبی فکری در کار نبود، اما بیشتر متفکران اقتصادی پیشگام هنگام تحلیل اقتصاد رویکرد خاصی اتخاذ کردند. این رویکرد، یا همان «اقتصاد کلاسیک»، دارای چندین ویژگی بارز است. نخست اینکه بیشتر طبقات یا گروه‌های مردم را در نظر دارد تا افراد. اقتصاد کلاسیک بیشتر بر عوامل تعیین‌کننده در دستمزد کارگر (به‌طور متوسط) تمرکز دارد تا میزان دستمزدی که هر کارگر دریافت می‌کند و به‌جای اینکه عوامل مؤثر بر سود هر شرکت را در نظر بگیرد، بر عواملی تأکید می‌کند که باعث افزایش و کاهش نرخ سود در کل اقتصاد می‌شوند. دومین ویژگی اندیشه اقتصاد کلاسیک این است که بر تبیین تولید و توزیع مازاد اقتصادی متمرکز است. از زمان کنه، اقتصاددانان متوجه شدند که قدرت تولید زمین در طول فصل رویش باعث می‌شود نسبت به غلات مورد نیاز (به‌شکل بذر و غذا) محصول بیشتری تولید شود. این محصول اضافی مازاد به حساب می‌آید. اسمیت در مثال معروف کارخانه سنجاق‌سازی می‌گوید تقسیم کار باعث می‌شود بدون نهاده اضافی (مانند غذای بیشتر برای تغذیه تعداد بیشتری کارگر) محصول بیشتری تولید شود و در نتیجه در بخش تولید اقتصاد مازاد ایجاد گردد.

مکتب اقتصادی کلاسیک طی قرن بیستم نفوذش را تقریباً به‌کلی از دست داد و به‌جز یک اندیشمند، دیگر کسی پیرو آن نبود. این اندیشمند پیرو اسرافا<sup>۱</sup> بود که نشان داد رویکرد معاصر به اقتصاد معیوب است، زیرا از نظر منطقی ناسازگار است. از نظر اسرافا و پیروانش، یعنی مکتب نئوریکاردی، رویکرد کلاسیک — که به مطالعه نحوه ایجاد مازاد در اقتصاد می‌پردازد — تنها رویکرد سازگار مطالعه اقتصاد بود.

بیشتر مورخان اندیشه اقتصادی، علت نابودی اقتصاد کلاسیک را کاربرد بیش از حد ریاضیات، به‌ویژه حساب دیفرانسیل و انتگرال و ظهور تجزیه و تحلیل نهایی<sup>۲</sup> می‌دانستند که به

1. Piero Sraffa

۲. تجزیه و تحلیل نهایی به مطالعه خروجی‌های اقتصادی در ازای تغییرات کوچک می‌پردازد و فرض می‌کند هر تصمیم اقتصادی از برابری هزینه نهایی و فایده نهایی به دست آمده است.

کمک حساب دیفرانسیل و انتگرال صورت می‌گرفت. این اتفاق باعث شد توجه اقتصاددانان به جای رفتار گروه‌های بزرگ، به تصمیم‌های کوچک یا نهایی‌ای جلب شود که بنگاه‌ها و مصرف‌کنندگان با آن روبه‌رو بودند.

آگوستین کورنو که ریاضی‌دانی زبردست بود، برای درک رفتار مصرف‌کننده و رفتار بنگاه‌ها از حساب دیفرانسیل و انتگرال بهره‌گرفت. او متوجه شد که میان قیمت کالا و مقدار خرید مردم رابطه معکوس وجود دارد و نخستین منحنی تقاضا را ترسیم کرد. به علاوه، کورنو مفاهیم مدرن هزینه نهایی و درآمد نهایی را با استفاده از عبارت‌های ریاضی تعریف کرد و نشان داد که وقتی شرکت‌ها تولید را به نقطه‌ای برسانند که این دو با هم برابر شوند، سودشان به حداکثر می‌رسد.

ویلفردو پارتو<sup>۱</sup> سعی کرد وضعیتی را تعریف کند که بر اساس آن بتوانیم بگوییم یک نتیجه اقتصادی برای همه بهتر از نتایج دیگر است. او با کمک این وضعیت و حساب دیفرانسیل و انتگرال نشان داد که تجارت آزاد بین دو نفر همیشه بهترین نتیجه ممکن را برای هر دو خواهد داشت. فرانسیس اجورث<sup>۲</sup> بر اساس کارهای پارتو نشان داد که تجارت آزاد هم به نفع افراد است و هم به نفع کشورهایی که با یکدیگر تجارت می‌کنند. این موضوع باعث شد استدلال‌های تجارت آزاد که اولین بار ریکاردو مطرح کرده بود ماهیتی ریاضیاتی پیدا کند. ویلیام استنلی جُونز<sup>۳</sup> و کارل منگر<sup>۴</sup> اولین اقتصاددانانی بودند که رفتار مصرف‌کننده را بر اساس تجزیه و تحلیل نهایی بررسی کردند. آنها استدلال کردند که مصرف‌کنندگان هر چیزی که بیشترین لذت را برایشان داشته باشد (با توجه به درآمدشان) می‌خرند و این انتخاب آزاد مصرف‌کننده بهترین نتیجه را برای افراد و کشور به ارمغان می‌آورد. آرتور پیگو یکی از ایرادهای اصلی این قاعده — یعنی اثرات خارجی — را تحلیل کرد. اثرات خارجی هزینه‌هایی است که بنگاه‌های اقتصادی نه فقط بر خریداران کالاهایشان، بلکه بر کل جامعه تحمیل می‌کنند. شاید آلودگی بهترین مثال اثرات خارجی باشد؛ وقتی شرکت‌ها محیط زیست را آلوده می‌کنند، کل جامعه هزینه آن را می‌پردازند. پیگو از سیاست‌های دولت (مانند مالیات بر

1. Vilfredo Pareto
2. Francis Edgeworth
3. William Stanley Jevons
4. Carl Menger

شرکت‌های آلاینده محیط زیست) برای مقابله با این مشکل و بنابراین، هزینه بر کردن اثرات خارجی برای شرکت‌ها حمایت می‌کند.

جان بیتس کلارک<sup>۱</sup> برای حل این مسئله که چه چیزی دستمزدها و سود شرکت‌ها را تعیین می‌کند از تجزیه و تحلیل نهایی بهره گرفت. استدلالش این بود که دستمزدها و سود به ترتیب با توجه به بهره‌وری نهایی کارگران و ماشین‌آلات تعیین می‌شوند. کنوت ویکسل<sup>۲</sup> نشان داد که در محیط اقتصادی رقابتی، همه عوامل تولید درآمدی برابر با بهره‌وری نهایی شان خواهند داشت و مجموع این درآمدها با ارزش محصولی که شرکت تولید کرده برابر خواهد بود. بنابراین، نهایی‌گرایی توانست توضیح دهد که درآمد حاصل از فروش کالا میان همه عوامل مؤثر در تولید آن تقسیم می‌شود و هرکس به اندازه سهمی که در تولید داشته درآمد کسب می‌کند. این تحلیل توجیهی اقتصادی برای درآمد افراد در اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد و نظام توزیع درآمد موجود به دست داد.

رویکرد اقتصادی اصلی امروزی، یعنی اقتصاد نئوکلاسیک، از نهایی‌گرایی پدید آمد. اقتصاد نئوکلاسیک، مانند نهایی‌گرایی، به جای مطالعه طبقات مردم به مطالعه رفتار بهینه افراد عقلانی و آگاه می‌پردازد و به جای مطالعه درباره نحوه ایجاد مازاد اقتصادی، بر تخصیص کارای منابع ناشی از بهینه‌سازی فردی تمرکز می‌کند. آلفرد مارشال<sup>۳</sup> و لئون والرাস<sup>۴</sup> نخستین کسانی بودند که اقتصاد نئوکلاسیک را توسعه دادند. مارشال یک بازار را در یک دوره زمانی [مثلاً یک ساله] مطالعه و تصمیمات شرکت‌ها و خروجی‌های صنعت را بررسی کرد. او بینش نهایی‌گرایان درباره عامل تعیین‌کننده تقاضا، یعنی مطلوبیت، را با بینش کلاسیک‌گرایان درباره عامل تعیین‌کننده عرضه، یعنی هزینه‌های تولید (با فرض اینکه شرکت‌ها محاسبات نهایی را در نظر بگیرند) تلفیق کرد و سپس استدلال کرد که دو عامل عرضه و تقاضا توأمان قیمت‌ها و مقدار تولید در یک صنعت را تعیین می‌کنند. والراس هم‌زمان بر تعادل عمومی همه بازارها تمرکز کرد. او کل اقتصاد را مجموعه‌ای از معادلات عرضه و تقاضا برای هر کالا می‌دانست. سپس این معادلات را برای به دست آوردن قیمت و مقادیر تعادلی حل کرد و توضیح داد که اقتصادها چگونه به تعادل عمومی می‌رسند.

1. John Bates Clark
2. Knut Wicksell
3. Alfred Marshall
4. Léon Walras

وقتی یک مکتب اندیشه اقتصادی شکل می‌گیرد، طبیعی است که مکاتب جایگزین نیز به وجود بیایند. دو مکتبی که در مراحل اولیه شکل‌گیری مکتب نئوکلاسیک به مخالفت با آن برخاستند اتریشی‌ها و نهادگرایان بودند.

اقتصاد اتریشی (که بنا به اصالت اتریشی بنیان‌گذاران آن، کارل منگر و اویگن فُن بوم-باورک<sup>۱</sup>، مکتب اتریشی نامیده شد) جایگزین محافظه‌کارتری برای مکتب نئوکلاسیک است. اتریشی‌ها بر اهمیت کارآفرینی برای رشد اقتصادی تأکید و استدلال می‌کنند که کارآفرینی به معنای متعادل کردن هزینه‌های نهایی و درآمدهای نهایی نیست. بلکه کارآفرینان باید دید وسیعی داشته باشند و در این دنیای نامطمئن به دنبال فرصت‌ها بگردند. منگر بر اهمیت کارآفرینان تأکید می‌کرد. بوم-باورک مفهومی اتریشی از تولید مطرح کرد، او می‌گوید تولید فرایندی غیرمستقیم و زمان‌بر است. بنابراین، طی این فرایند باید به کارآفرینان پاداش داده شود. اگر آنها نبودند و نوآوری نمی‌کردند، همه رنج می‌بردند. فردریش هایک<sup>۲</sup> با تکیه بر این موضوع‌ها استدلال کرد که مداخله حکومت در اقتصاد مشکلات ایجاد می‌کند، زیرا مانع کارآفرینی می‌شود. همچنین باعث ایجاد مشکلات اجتماعی می‌شود، زیرا سیاست‌های حکومت همیشه آزادی فردی را محدود می‌کند.

مخالف لیبرال‌تر اندیشه‌های نئوکلاسیک مکتب نهادگرایی بود که با تکیه بر آثار تورستین ویبلن<sup>۳</sup> پایه‌گذاری شد. نهادگرایان برخلاف اقتصاددانان نئوکلاسیک معتقد بودند که تصمیمات افراد درباره نحوه خرج کردن پول از عوامل درونی (یعنی خواسته‌ها و سلیقه فردی) و تلاش برای به حداکثر رساندن مطلوبیتشان نشئت نمی‌گیرد. بلکه، همان‌طور که ویبلن خاطرنشان کرد، مردم برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها که برای چه چیزی باید ارزش قائل شوند و در دنیای اقتصادی چگونه باید رفتار کنند به عوامل بیرونی (یعنی تبلیغات و رفتار مردم) نگاه می‌کنند.

نهادگرایی در اوایل قرن بیستم نفوذ قدرتمندی در اقتصاد داشت، اما پس از آن افول کرد، زیرا اقتصاددانان به جای تمرکز بر عوامل تعیین‌کننده رفتار فردی و تأثیر نظام‌های اجتماعی بر مردم، بر تجزیه و تحلیل‌های ریاضی تأکید کردند. با وجود این، عناصر نهادگرایانه برجسته‌ای

1. Eugen von Böhm-Bawerk  
2. Friedrich Hayek  
3. Thorstein Veblen



در آثار بسیاری از اقتصاددانان بزرگ نیمه دوم قرن بیستم دیده می‌شود. جان کیت گالبرایت<sup>۱</sup> تأثیر شرکت‌ها بر مصرف‌کننده و روش شرکت‌ها برای دستکاری رفتار مصرف‌کننده را تحلیل کرد و به مطالعه شرکت‌های تجاری بزرگ پرداخت؛ این شرکت‌های بزرگ نهادهایی اند که در پی اعمال قدرت بر قیمت‌ها و مصرف‌کنندگان هستند. تأثیر نهادگرایان در آثار گونار میردال<sup>۲</sup> که به مطالعه فقر در اقتصاد جهانی پرداخت نیز مشهود است. به عقیده میردال، باورهای ما درباره فقر بر اساس دیدگاه‌های اطرافیان و هم‌تایان مان شکل می‌گیرد. ما فقرا را متفاوت می‌بینیم، همین امر به تبعیض علیه فقرا و تداوم فقر منجر می‌شود. در این راستا، باربارا برگمن<sup>۳</sup> استدلال کرده است که نهادها و عادت‌های فکری عواملی اند که جایگاه زنان در اقتصاد را تنزل داده‌اند. از نظر برگمن، باورهای اجتماعی درباره توانایی زنان به تبعیض علیه زنان در بازار کار و کاهش درآمد آنها منجر می‌شود که به نوبه خود، چنین باورهایی درباره توانایی‌های زنان را تقویت می‌کند. سرانجام، دیدگاه آمارتیا سن<sup>۴</sup> درباره اینکه انتخاب‌های ما به انتظارات دیگران بستگی دارد، نکته وبلن درباره جنبه‌های اجتماعی مصرف را به ما یادآوری می‌کند.

با اینکه نهادگرایی در اواخر قرن بیستم نفوذش را از دست داد، شاخه‌ای از نهادگرایی، به نام مکتب نهادگرایی جدید، اقبال زیادی یافت. نهادگرایان جدید، همانند وبلن، به مطالعه نقش نهادها در اقتصاد می‌پردازند. اما آنها به جای مطالعه تأثیر نهادها بر رفتار فردی، می‌کوشند توضیح دهند که نهادها چرا و چگونه از بهینه‌سازی رفتار اقتصادی افراد به وجود می‌آیند. یک نمونه خوب از این دیدگاه تحلیلی است که گری بکر<sup>۵</sup> از خانواده ارائه می‌کند. از نظر بکر، خانواده نهادی است که برای تخصص‌گرایی تشکیل شد. تقسیم وظایف میان اعضای خانواده کارایی خانواده را بهبود می‌بخشد، مانند تقسیم کار در کارخانه که باعث افزایش کارایی می‌شود.

نوع نگاه نهادگرایان به نهادها—یعنی به جای اینکه به تأثیر نهادها بر رفتار فردی توجه کنند، بر این نکته تأکید می‌کنند که نهادها در نتیجه رفتار عقلانی به وجود می‌آیند—

1. John Kenneth Galbraith
2. Barbara Bergmann
3. Amartya Sen
4. Gary Becker

باعث شده است بیشتر پیرو مکتب نئوکلاسیک به نظر برسند تا نهادگرایی (نگاه کنید به هاجسون، ۱۹۸۹). مطالعات داگلاس نورث<sup>۱</sup> در این زمینه اهمیت فوق العاده‌ای دارد. نورث به اهمیت نهادها اذعان می‌کند، زیرا معتقد است آنها قوانین بازی اقتصاد را تدوین می‌کنند. به گفته نورث، قوانین خوب به رشد اقتصادی کمک می‌کنند و قوانین بد انگیزه‌هایی را برای افراد ایجاد می‌کنند که آنها را به فعالیت‌های غیرمولد سوق می‌دهد و سرعت رشد اقتصادی را می‌کاهد.

علت اصلی مخالفت با اقتصاد نئوکلاسیک فقط ناکارآمدی نظریه‌هایش نبود، بلکه تجربه تأثیر واقعی‌ای بود که بر نظریه اقتصاد و نتایج سیاستی‌اش گذاشت. رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ رویداد سرنوشت‌سازی بود که به این مخالفت‌ها دامن زد. این رکود به ظاهر نشان داد که نیروهای بازار نه بهترین دنیای اقتصادی ممکن را برای ما می‌سازند و نه حتی ما را به سوی چنین دنیایی سوق می‌دهند. این رکود باعث شکل‌گیری انقلاب کینزی بر مبنای ایده‌های جان مینارد کینز<sup>۲</sup> شد. کینز علت به وجود آمدن دوره‌های طولانی بیکاری و نحوه حل کردن این معضل را شرح داد. او علت بالا بودن نرخ بیکاری را هزینه‌های بسیار کم می‌دانست. کینز سپس استدلال کرد که سیاست مالی (کاهش مالیات و افزایش هزینه‌های حکومت) و همچنین سیاست پولی (پول بیشتر و نرخ بهره پایین‌تر) برای ایجاد هزینه‌های لازم در اقتصاد و کاهش بیکاری مؤثر است.

پس از کینز، اقتصاددانان با همه توان کوشیدند رکودهای اقتصادی را پیش‌بینی و سیاست‌های اقتصادی‌ای تدوین کنند که نتایج اقتصاد کلان را بهبود ببخشند. جان هیکس<sup>۳</sup> با اعتبار بخشیدن به ایده‌های کینز و قرار دادن استدلال‌های او در مجموعه‌ای از معادلات ریاضی این کارها را آسان‌تر کرد. هیکس سپس نشان داد که می‌توان هم‌زمان سیاست‌های مالی و پولی را برای بهبود نتایج اقتصادی اقتصاد بازار آزاد به کار گرفت.

علاوه بر این، اقتصاددانان در کل اقتصاد دست به اندازه‌گیری اقتصاد زدند. در این میان، کار سیمون کوزنتس در محاسبه تولید ناخالص داخلی یا درآمد ملی اهمیت ویژه‌ای داشت، زیرا تا زمانی که اقتصاد را اندازه نگیریم، نمی‌توانیم فرضیه‌های مان درباره عوامل مؤثر بر

1. Douglass North  
 2. John Maynard Keynes  
 3. John Hicks

رشد اقتصادی را آزمایش کنیم و با نمی توانیم پیش بینی کنیم که چه اتفاقی برای اقتصاد خواهد افتاد. نظریه‌های یوزف شومپتر<sup>۱</sup> نیز بسیار مهم بود، او انواع مختلف چرخه‌های تجاری را طبقه‌بندی کرد و علت چرخه‌های تجاری کوتاه و بلندمدت اقتصادی را شرح داد. اِروینگ فِیشر<sup>۲</sup> در شکل‌گیری انواع شاخص‌ها پیشگام بود، شاخص‌هایی که برای اندازه‌گیری تورم و تمییز میان افزایش درآمد ملی ناشی از افزایش قیمت‌ها و افزایش درآمد ملی حاصل از افزایش تولید استفاده می‌شدند.

اقتصاددانان به کمک داده‌های عددی و رایانه توانستند روابط دقیق میان بخش‌های مختلف اقتصاد را ترسیم کنند. تحلیل داده-ستانده<sup>۳</sup> واسیلی لئونتیف<sup>۳</sup> به پیش‌های کانتیلون و کنه اعتبار بخشید و اقتصاددانان را قادر ساخت بدون ایجاد موانع محاسباتی نهاده‌هایی را شناسایی کنند که اقتصاد برای توسعه نیاز دارد. اقتصاددانان بر اساس مدل‌های اقتصاد کلان تجربی یان تینبرگن<sup>۴</sup> توانستند عملکرد اقتصاد را در آینده نزدیک پیش‌بینی کنند. همچنین توانستند تأثیر عملکرد کمی سیاست‌های اقتصادی در کل اقتصاد را با دقت بیشتری تخمین بزنند. آنها با محاسبه معکوس، این امکان را به سیاست‌گذاران می‌دهند تا با محاسبه میزان کاهش مالیات و یا کاهش نرخ بهره، بیکاری را تا حد مطلوبی کاهش دهند. ساختن این مدل‌ها مستلزم فهم بخش‌های کلیدی کل اقتصاد بود. بسیاری از اقتصاددانان سعی کردند عوامل اصلی تعیین‌کننده هزینه‌ها و روابط مهم بین بخش‌های کلیدی اقتصاد را شناسایی کنند. میلتون فریدمن<sup>۵</sup> و فرانکو مودیلیانی<sup>۶</sup> با تأکید بر تأثیر مواردی مانند انتظارات و ثروت بر مصرف فعلی نظریه مدرن مخارج مصرف‌کننده را توسعه دادند. مودیلیانی عوامل مؤثر بر سرمایه‌گذاری تجاری را بررسی و الگوی سرمایه‌گذاری مالی جدیدی را معرفی کرد که به بررسی تصمیم‌گیری شرکت‌ها به منظور کسب درآمد برای ساختن کارخانه‌های جدید و تهیه تجهیزات می‌پردازد (یعنی گرفتن وام یا انتشار سهام جدید). پل ساموئلسون<sup>۷</sup> مفهوم شتاب‌دهنده را مطرح کرد که اثرات اقتصادی را در زمانی

1. Joseph Schumpeter
2. Irving Fisher
3. Wassily Leontief
4. Jan Tinbergen
5. Milton Friedman
6. Franco Modigliani
7. Paul Samuelson

نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری در یک اقتصاد روبه‌رشد بازده مثبت دارد. همان‌طور که کینز نیز تأکید کرده بود، شتاب‌دهنده نشان داد که اقتصادهای ملی ثبات کمتری دارند و به احتمال زیاد به مداخلات سیاستی نیاز خواهند داشت. ساموئلسون همچنین مفهوم منحنی فیلیپس را توسعه داد. این منحنی بده-بستان میان نرخ تورم و نرخ بیکاری را نشان می‌دهد که هنگام رشد اقتصادی به وجود می‌آید. از این رو، این منحنی به روشن شدن تصمیم‌های سیاست‌گذاران در اقتصاد کلان کمک کرد.

با تکیه بر کارهای کینز مکتب پساکینزی به وجود آمد. این مکتب به دنبال تحلیل علت‌ها و نحوه بروز مشکلات در اقتصادهای سرمایه‌داری بود. علاوه بر این، سیاست‌هایی را برای بهبود عملکرد اقتصاد تدوین کرد. جُون رابینسون<sup>۱</sup> و جان کنت گالبرایت قدرت انحصاری و یا رقابت ناقص را عامل اصلی مشکلات اقتصاد کلان مانند تورم و بیکاری می‌دانستند. گالبرایت سیاست‌های درآمدی را ابزاری برای کنترل تورم در مواجهه با قدرت بازار می‌دانست. رابینسون پیرو سیاست‌هایی بود که توسعه بخش تولید و رشد مبتنی بر صادرات را ترویج و تشویق می‌کردند.

همان‌طور که انتظار می‌رفت، انقلاب کینزی با مخالفت‌های شدیدی روبه‌رو شد. مکتب اتریشی که پیش از انقلاب کینزی پا گرفت، همچنان مصرانه به کارایی بازارهای آزاد معتقد بود. یکی از طرفداران اقتصاد اتریشی فردریش هایک بود که انقلاب کینزی را به شدت محکوم کرد و استدلال کرد که این انقلاب کشورها را در سراسی بی سقوط قرار می‌دهد.

در این میان کارهای ای. سی. پیگو<sup>۲</sup> نیز اهمیت زیادی داشت. با اینکه پیگو بیشتر به مسئله اثرات خارجی می‌پردازد و علت بهینه نبودن نتایج بازار و راه حل رفع این مشکل را توضیح می‌دهد، نخستین منتقد برجسته کینز بود. او معتقد بود که کاهش دستمزد معضل بیکاری را حل می‌کند. علاوه بر این، کاهش دستمزد به کاهش قیمت‌ها نیز منجر می‌شود که قدرت خرید مردم از پس اندازه‌های قبلی را افزایش می‌دهد و باعث می‌شود مردم پول بیشتری خرج کنند.

مکتب پول‌گرایی، به رهبری میلتون فریدمن، سومین منتقد سرسخت کینز بود. فریدمن مخالف اعمال سیاست‌های مالی برای کاهش بیکاری و راه حل‌های کوتاه‌مدت برای مشکلات

1. Joan Robinson  
2. A. C. Pigou

اقتصادی بود. او معتقد بود که بیکاری در بلندمدت به نرخ طبیعی خود بازمی‌گردد. فریدمن استدلال می‌کرد که اقدامات حکومت — که سعی می‌کند هرچه سریع‌تر اوضاع را سروسامان دهد یا نرخ بیکاری را به پایین‌تر از نرخ طبیعی‌اش برساند — یا به تورم منجر می‌شود یا هیچ تأثیری ندارد.

مکتب انتخاب عمومی، به رهبری جیمز بیوگن<sup>۱</sup>، با تکیه بر تحلیل‌های اقتصاد خرد در تصمیم‌گیری‌های سیاست‌گذارانه به انقلاب کینزی تاخت. بیوگن معتقد بود که سیاستمداران در پی حداکثر کردن مطلوبیت فردی‌شان هستند. به این ترتیب، او به این نتیجه رسید که سیاست‌های اقتصاد کلان به نفع سیاستمداران و دیوان سالاران خواهد بود، اما عملکرد اقتصادی را بهبود نخواهد بخشید. تنها نتیجه آن کسری بودجه کلان و دخالت بیشتر حکومت در اقتصاد خواهد بود.

اما رابرت لوکاس و انقلاب کلاسیک نو یا «انتظارات عقلانی» اقتصاد کینزی را با چالش بزرگ‌تری مواجه کرد. لوکاس با این فرض اقتصادی استاندارد که مردم عقلانی و بر اساس نفع شخصی‌شان عمل می‌کنند استدلالش را شروع می‌کند. او بر اساس این دیدگاه نشان داد که بیکاری هرگز نمی‌تواند مدتی طولانی ادامه یابد. چون افراد بیکاری می‌پذیرند که با دستمزد کمتر کار کنند و کارفرمایان عقلانی آنها را با دستمزد کمتر استخدام می‌کنند. علاوه بر این، از نظر اقتصاددانان کلاسیک نو، سیاست اقتصادی کینزی ناکارآمد است. افراد عقلانی می‌دانند که نتیجه کاهش مالیات یا افزایش هزینه‌های حکومت کسری بودجه و بدهی خواهد بود. حکومت باید همه بدهی‌هایش را پرداخت کند که نتیجه‌اش افزایش مالیات در آینده خواهد بود. بنابراین، مردم در حال حاضر بیشتر پس‌انداز می‌کنند تا بتوانند در آینده مالیات بیشتری بپردازند. پس کاهش مالیات یا افزایش هزینه‌های حکومت باعث افزایش هزینه‌های اقتصادی یا کاهش بیکاری نمی‌شود.

مکتب کلاسیک نواز اواخر دهه ۱۹۷۰ تا دهه ۱۹۹۰ بر اقتصاد کلان سلطه داشت و اگرچه اقتصاد کلان را با اقتصاد خرد سازگار کرد — چون امروزه هردو فرض را بر این می‌گذارند که همه افراد عقلانی رفتار می‌کنند — اما ناتوانی‌اش در تفسیر نرخ بالای بیکاری در دوره رکود بزرگ بسیاری از اقتصاددانان کلان را ناامید کرد. اقتصاد کینزی نو در واکنش به این ناامیدی شکل گرفت.

1. James Buchanan

کینزی‌های نو فرض را بر عقلانیت فردی می‌گذارند، اما به دنبال تفسیر این مسئله هستند که چرا در دنیای افراد عقلانی بیکاری وجود دارد. جوزف استیگلیتز، یکی از رهبران مکتب کینزی نو، علت اصلی بیکاری را مشکل اطلاعات می‌داند. استیگلیتز دریافت که افراد منطقی همیشه باید قبل از انتخاب درباره مقدار اطلاعاتی که نیاز دارند تصمیم بگیرند. گاهی نمی‌ارزد که دنبال اطلاعات اضافی بگردیم، زیرا ممکن است این اطلاعات سخت به دست آید و شاید لزوماً به تصمیم‌گیری بهتری منجر نشود. سپس استیگلیتز نشان داد که مشکل اطلاعات ممکن است به افزایش دستمزدها، افزایش نرخ بهره و افزایش نرخ بیکاری منجر شود. از این رو، با هدف بهبود نتایج اقتصادی دوباره فضا برای سیاست‌های اقتصاد کلان کینزی باز شد.

سرانجام، به برخی از روندهای اخیر می‌رسیم. در اواخر قرن بیستم، اقتصاددانان به مطالعه ابعادی از زندگی مردم پرداختند که معمولاً فراتر از قلمرو این رشته در نظر گرفته می‌شود. آنها همچنین مطالعات اقتصادی را گسترش دادند.

مکتب انتخاب عمومی — که پیش‌تر به آن اشاره شد — مثال خوبی برای گسترش مطالعات اقتصادی است؛ چراکه این مکتب برای پاسخ به این پرسش که مقامات حکومتی سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و اجتماعی را چگونه انجام می‌دهند از تحلیل اقتصادی بهره می‌گیرد. مثال مفید دیگر مطالعه کینت آرو<sup>۲</sup> درباره سیستم‌های مراقبت بهداشتی و مشکلات آنها بر مبنای تحلیل‌های اقتصادی است. اما شاید بهترین مثال برای این پدیده مطالعه گری بکر باشد. بکر توضیح می‌دهد که تصمیم‌گیری فردی چگونه به مشکلات اجتماعی مانند جرم و جنایت و اعتیاد منجر می‌شود و انگیزه‌ها و بده-بستان‌ها بر تصمیمات افراد برای ازدواج و بچه‌دار شدن تأثیر می‌گذارد.

روش جامع‌تری وجود دارد که اقتصاد را از سابقه طولانی‌اش در تجزیه و تحلیل پیامدهای منطقی عقلانیت فردی دور کرده است. اقتصاددانان برای درک رفتار واقعی مردم و بی‌بردن به پیامدهای اقتصادی رفتار آنها، به انجام برخی آزمایش‌ها، نظرسنجی از مصرف‌کنندگان و شرکت‌های تجاری و شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای روی آوردند. در اواسط قرن بیستم، جان

1. Joseph Stiglitz  
2. Kenneth Arrow

فُن نویمان<sup>۱</sup>، پیشگام نظریه بازی، به مطالعه تصمیمات فردی در زمانی پرداخت که نتایج نه فقط به تصمیمات فردی، بلکه به تصمیمات دیگران نیز وابسته بود. ابتدا، نظریه بازی برای مطالعه رفتار شرکت‌ها در بازار انحصار چندجانبه به کار رفت. اما کمی بعد، از این مدل برای تحلیل رفتار فردی در موقعیت‌های مختلف و حتی استراتژی‌های هسته‌ای در جهانی با دو ابرقدرت بهره گرفته شد. یکی از نتایج مهم نظریه بازی که به معمای زندانی معروف است، نشان می‌دهد که عقلانیت فردی در شرایط خاص لزوماً بهترین نتیجه ممکن را نخواهد داشت. اما شاید مهم‌ترین کاربرد نظریه بازی در آزمایش‌های کنترل شده با افراد واقعی باشد که باعث شده اقتصاد رفتاری و آزمایشگاهی با اقبال زیادی روبه‌رو شود. دلیل کانمن روان‌شناس با تحقیقاتش در این زمینه در درک نحوه رفتار واقعی عوامل اقتصادی نقش بسزایی داشته است. نتایج تحقیقاتش باعث می‌شود درباره مفهوم اقتصادی عقلانیت تردید کنیم و دریچه‌ای به روی ما می‌گشاید تا رفتار انسان و پیامدهای آن را با دید عمیق‌تری بنگریم.

درحالی‌که اقتصاد اکنون برای سنجش نحوه رفتار مردم از تکنیک‌های بهتر و دیدگاه گسترده‌تری بهره می‌برد، اما اثبات درستی آن همیشه از طریق تجربه محقق می‌شود. آیا این همه دانش، زندگی مردم را بهتر می‌کند؟

با توجه به مشکلات بزرگی که از سال ۲۰۰۸ به وجود آمدند، باید تا حدودی درباره ارزش اقتصاد تردید کنیم. طی رکودی پنج‌ساله، میانگین استانداردهای زندگی در ایالات متحده به سطحی رسید که از اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ به بعد مشاهده نشده بود. ربع قرن پیشرفت اقتصادی با سرعتی عجیب به باد رفت. در این میان، نرخ بیکاری در اوایل سال ۲۰۱۳ در ایالات متحده در سطح رکود و در بسیاری از کشورهای اروپایی در سطح رکود بزرگ باقی مانده بود. اما اوضاع از آنچه ارقام استاندارد نشان می‌دهد بدتر است. وجود کارگران دلسرد (کسانی که از جستجوی کار منصرف شده‌اند و بنابراین در ارقام رسمی بیکاری به حساب نمی‌آیند) نشان می‌دهد که مشکل بیکاری جدی‌تر از ارقامی است که در تیتراژها اعلام می‌شود. از طرفی، همانطور که من و همکارم رابرت اسکات نشان

دادیم (پرسمن و اسکات، ۲۰۰۹)، وجود بدهی عظیم مصرف‌کننده که خانوارها باید در ازای آن بهره قابل توجهی بپردازند، به این معناست که فقر و نابرابری بسیار بیشتر از ارقامی است که در گزارش‌های معتبر ذکر می‌شود.

به همین دلیل است که دو مدخل اضافه شده به ویراست سوم این اثر بسیار مهم‌اند. هایمن مینسکی، اقتصاددان پساکینزی، تمرکزش را کاملاً به سقوط بازار سهام در سال ۱۹۲۹ و رکود بزرگ پس از آن معطوف کرد. او بیشتر دوران فعالیت حرفه‌ای‌اش را صرف درک علت‌های سقوط بازار و یافتن پاسخ این پرسش کرد که آیا خطر تکرار چنین رویدادی در آینده وجود دارد. پاسخ خودش «مثبت» بود، زیرا مردم از گذشته درس نمی‌گیرند و از نظر روانی مستعد رفتارهایی‌اند که به گمانه‌زنی و ریسک‌پذیری بیش از حد منجر می‌شود. خلاصه، همه حباب‌ها باید در یک جایی بترکند.

پرسشی که فوراً به ذهن می‌رسد این است که با حباب ترکیده و رکود اقتصادی چه باید کرد. پل کروگمن، از مدافعان خستگی‌ناپذیر تحلیل‌ها و سیاست‌های اقتصاد کلان‌کینز، می‌گوید رکود ایالات متحده با تله نقدینگی بدتر شده است، چون نرخ بهره نزدیک به صفر است و نمی‌توان آن را بیشتر از این کاهش داد. تنها راه حل این مشکل سیاست بودجه‌ای تهاجمی است. کارهای فیشر در رابطه با کاهش بدهی تورمی نیز در اینجا اهمیت زیادی دارد. وقتی خانوارها بدهی‌های سنگین دارند، تمایل به کاهش هزینه‌ها به وجود می‌آید. این مسئله به نوبه خود به کاهش تورم یا کاهش قیمت‌ها منجر می‌شود که بار بدهی خانوارها را افزایش می‌دهد و مشکلات اقتصادی ما را بدتر می‌کند. در چنین وضعی، به برنامه‌های هزینه‌ای حکومت برای ایجاد اشتغال و پایان دادن به رکود اقتصادی نیاز خواهیم داشت. تأکید عمومی و سیاسی بر ریاضت اقتصادی و ایجاد تعادل در بودجه‌های ملی فقط اوضاع را بدتر می‌کند. از نظر کروگمن، مانند کینز، ما برای حل مشکلات اقتصادی مان به افزایش کسری بودجه و سیاست‌های حکومتی نیاز داریم تا بدهی خانوارها (به‌ویژه بدهی وام مسکن) را کاهش دهیم. این مسئله که آیا می‌توان چنین سیاست‌هایی را اجرا کرد یا نه، اساساً سؤالی سیاسی است. ولی خبر خوب این است که اقتصاددانان با کمال میل حاضرند به آن پاسخ دهند.



- Galbraith, John Kenneth, *A Short History of Financial Euphoria*, New York, Viking Press, 1993
- Hodgson, Geoffrey, "Institutional Economic Theory: The Old versus the New," *Review of Political Economy*, 1 (November 1989), pp. 249–69
- Kuhn, Thomas, *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago, University of Chicago Press, 1962
- Pressman, Steven and Scott, Robert, "Consumer Debt and the Measurement of Poverty and Inequality in the US," *Review of Social Economy*, 47 (June 2009), pp. 127–46

